

نوشته‌ای از بیان دلایل استعفایم،
در جلسه مورخ ۲۲ اوت ۱۹۸۶ هیئت سیاسی

رفقا، در تعقیب استعفایم از عضویت هیئت سیاسی - در تاریخ دهم خرداد ۱۳۶۵، ۲۱ ماه مه ۱۹۸۶ - همانگونه که وعده کرده بودم، اینک باختصار بشرح برخی از علل آن می‌پردازم.
نمیدانم رفقا اطلاع دارند یا نه، که در آغاز کار پلنوم نوزدهم نیز استعفا کرده بودم، زیرا در همان اولین جلسه پلنوم مذکور آشکار شد، که در پی نقشه سه سال پیش، یعنی نقشه پلنوم هجدهم، طرح تازه دیگری ریخته شده، که به هیچ وجه نباید تحمل کرد لذا بلافاصله شرح زیر را کتبا به پلنوم دادم. جلسه راترک کردم:

"۱۴ ماه مه سال ۱۹۸۶ - به پلنوم نوزدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران!
رفقا، هیئت سیاسی بهای تشکیل پلنوم وسیع - که پلنوم هجدهم تدارک آنرا بعهده‌اش گذاشته بود - غافلگیرانه در اولین جلسه عادی، پیشنهاد تشکیل "کنفرانس" را مطرح ساخته در این پیشنهاد مخالف موازین و اساسنامه حزبی حق کنکره را هم برایش قائل است.
این عمل را جز یک اقدام ضدحزبی نمیتوان نامید، زیرا تایید این پیشنهاد رای بانحلال کمیته مرکزی است - که متأسفانه اکثر شما آنرا می‌پذیرید - و در نتیجه، انتخاب کمیته مرکزی جدید به گروهی محول میشود که هیئت سیاسی خود آنها را تعیین و برگزیده و نه واحدهای حزبی و نه کمیته مرکزی. هرگونه استدلال اساسنامه‌ای و تقاضای رعایت موازین حزبی فایده نبخشید و هیئت سیاسی بخصوص در پافشاری و اصرار خود باقی مانده، از اینرو برای اینکه در یک عمل ضد حزبی شرکت نداشته باشم، بالاچار از سمت عضویت کمیته مرکزی استعفا میدهم.
اکبر شاند رمنی"

بنابراین، استعفای من از هیئت سیاسی ابتدا بساکن نبود، از همان آغاز آشکار شدن توطئه جدید ضد حزبی، مخالفت خویش را با "کنفرانس" اعلام داشتم، که در پرونده پلنوم نوزدهم ضبط است.

ممکنست این سوال پیش آید که چرا پی از استعفا در پلنوم نوزدهم، در "کنفرانس" حضور یافتم؟ پاسخ چنین است که اولاً پلنوم نوزدهم استعفایم را نپذیرفت و شرکت در جلسه دعوتم کرد، علی‌الیهال در بازگشت به جلسه، مجدداً رسماً اعلام داشتم، که فقط با احترام اعضاء پلنوم دوباره در جلسه شرکت میکنم، ولی این بدان معنا نیست که قانع گشته "کنفرانس" را برسمیت می‌شناسم، من تشکیل آنرا مخالف همه موازین حزبی و توطئه‌ای علیه حزب میدانم. ثانیا ماندم تا در "کنفرانس" نظر خویش را اعلام کنم و استعفایم را با اطلاع "کنفرانس" برسانم و سپس آنرا ترک کنم، لیکن در اثر مراجعات بعضی از رفقای مورد احترام و علاقه‌ام مبنی بر خودداری موقت از آن کار، بخاطر اینکه ممکن است در "کنفرانس" تشنج ایجاد شود، پذیرفتم و بهمان مختصر صحبت در "کنفرانس" اکتفا کردم. ثالثاً من بالاچار می‌بایست تا خاتمه جلسات "کنفرانس" محل جلسه را ترک نکنم تا مبادا افشای محل تشکیل پلنوم و "کنفرانس" را - که یقین داشتم در کمتر مدتی فاش خواهد گشت - بمن نسبت ندهند.

برای مزید اطلاع رفقا بیجا نیست بگویم که پیش از بازگشتمان به نقاط مسکونی، نه تنها محل تشکیل "کنفرانس"، بلکه اسامی نزدیک به نود نفر از شرکت کنندگان در "کنفرانس"، در باکو سرزبانها بود.

بنابراین حضورم در جلسات "کنفرانس" را نباید دال بر برسمیت شناختن آن گرفت. این راهم بگویم، که واقعا در چند روزی که "کنفرانس" ادامه داشت با خود در کشمکش بودم و کوشش میکردم خویش را قانع سازم، بخاطر حزب از همه این تخلفها موقتا چشم بپوشم و باعث تشنج جلسات نشوم و دوباره بگوشه‌ای از کار بچشم. تکرار همان کار غلطی که در پلنوم هجدهم از من سرزد. لیکن تا لحظه آخر بخصوص با مشاهده دغلی‌های دیگر، نتوانستم وجدانم را راضی سازم. بهر حال، اینک فهرست وار می‌پردازم به دلالی که مرابین نتیجه رساند، که نه تنها نمیتوان هیچگونه صلاحیتی برای "کنفرانس" قائل بود، بلکه برعکس، آن "کنفرانس" اقدامی بود مخالف همه اصول لنینی تشکیلات و ضد حزبی، اقدامی جدا ضد حزب توده ایران، زیرا:

۱- در اساسنامه حزب ما چنین کنفرانسی کوچکترین اشاره‌ای نشده و از کنفرانس ملی و غیر ملی و کشوری و سراسری بحثی بمیان نیامده است، لذا تشکیل چنان جلسه‌ای با آن اختیاراتی که به آن داده شده بود، مخالف اساسنامه بود، بخودی خود باطل بود و رسمیتی نمیتوانست داشته باشد!

۲- کمیته مرکزی تا آخرین لحظه از این امر بی اطلاع بوده، تنها در اولین جلسه پلنوم نوزدهم، در گزارش سیاسی بطور گذرا بدان اشاره شده بود، که بعدا (طبق شیوه معمول چندین ساله) دنبالش را گرفتند و به آن چسبیدند، آنهم هنگامی در پلنوم مطرح کردند، که افرادی را برای شرکت در "کنفرانس" از پیش انتصاب کرده وسایل و مدارک سفرشان را از کشورهای مختلف مهیا ساخته راهیشان کرده بودند، لذا باید گفت در واقع پلنوم نوزدهم پس از راهی شدن انتصاب شدگان تشکیل گردید. پس، حتی پلنوم نوزدهم نیز نه تنها در رد یا قبول آنها دخالتی نداشت، بلکه تا آخرین لحظه از این جریان بی اطلاع بود و شرکت کنندگان در "کنفرانس" هم هیچگاه معرفی نشدند!

۳- پلنوم نوزدهم خود اکثریت نداشت، یعنی نزدیک به بیست نفر از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی مقیم در مهاجرت، در آن پلنوم. در آن لحظه. حضور نداشتند، که عبارتند از رفقا:.....(۱)

۴- افراد شرکت کننده در "کنفرانس" را نه واحدهای حزبی، نه کمیته مرکزی، بلکه تنها هیئت سیاسی پنجگونی در نهان از کمیته مرکزی، بدخواه خود انتصاب کرده است و شاید هم همه اعضاء پنج نفری هیئت سیاسی نیز از آنها اطلاع نداشته‌اند و فقط سه یا چهار نفر آنها را انتصاب کرده باشند، ولی بهر صورت در ماهیت امر فرقی نمیکنند.

۵- پیش از انتصاب افراد برای شرکت در "کنفرانس" همه کمیته‌های کشوری اروپا را زیرورو کرده و دگرگون ساختند و اشخاص "موافق طبع" و نیات خویش را بکار گماشته و از بین اینان کسانی را برگزیده راهی "کنفرانس" کردند.

۶- حتی اسامی و سمت‌ها و سوابق حزبی اکثر آنان را هیچکس جز همین پنج نفر نمیداند و نمی‌شناسدشان!

(۱) نام برخی کسان بدلیل امنیتی حذف شده است.

۷- باین هم اکتفا نشده در روند کار "کنفرانس" دست بنادرستیهای زده اند. که نه از کم نیست، بلکه از مردم عادی غیرحزبی، ولی باوجدان نیز بدور است. بدین ترتیب که در سیاهه تنظیمی کاندیداهای کمیته مرکزی برای پیشنهاد به "کنفرانس" اسامی بیش از هشتاد نفر عید شده بود، که عده کثیری از آنان را نه با نام و نشان و مشخصات و سوابق حزبی، بلکه فقط با اسم کوچک مستعار، مثلا حسن و حسین و تقی... آورده بودند.

در اینجامن از شما شش رفیق... (۱) میپرسم، چند نفر از آن عده را، در آن لحظه اخذ آراء. البته غیر از کسانی که از کمیته مرکزی پیش از "کنفرانس" می شناختید و از نام نشان و سوابق و مسئولیتهای حزبی ایشان مطلع بودید.

با اینهمه، در چنان کلاف سردرگمی باز نادرستی آشکاری دیده میشود. باین ترتیب که در آن سیاهه اسم "کاظم" نامی نیز قید شده بود. من باصرار خواستم آن "کاظم" را معرفی کنند، که گفتند رفیق... هامونی است. کسانی که به آن "کاظم" در سیاهه آورده شده، رای داده بودند همان رفیق هامونی را در نظر داشتند، زیرا نام مستعار "کاظم" دبهگری در میان نبود و باصطلاح صاحب چنان نام دبهگری. غیر از هامونی. در "کنفرانس" حضور نداشت، اما هنگامی دیدند رفیق هامونی اکثریت آورده است، مدعی شدند که قویا "کاظم" قید شده در سیاهه کسی غیر از هامونی است! ولی بالاخره نگفتند آن "کاظم" دیگر چه کسی است. جالب اینجاست، که یکی از کسان رای مخالف دهنده بمن و هامونی، که از آن پشیمان شده بود، اعتراف کرد که به وی. آبد به کسانی دیگر هم. سپرده بودند به تو (شاندرمنی) رای مخالف بدهم، که حالا از کرده ام پشیمانم.

بنابراین "کنفرانس" باصطلاح "ملی" چیزی توطئه آشکار ضد حزب توده ایران نبوده است، که گروهی از همان فردای یورش وحشیانه آخوندها بر حزبمان، در صددش برآمدند و رفیق خاوری را همچون سهر یا ماسکی بد پیش انداختند و کام بگام پیش رفتند و هنوز هم در حال پیشروی هستند.

رفقا، توطئه ضد حزبی جز از طریق اقدامات غیرمجاز و لگدکوب کردن اصول لنینی تشکیلات و زیرپا گذاشتن هر آنچه وجدان کمونیستی نام دارد، ممکن نیست.

تاریخ توطئه های درون حزبی بسیار طولانی است و رنکارنگ. که تاریخ توطئه های علیه جنبش کمونیستی و کارگری و جنبش رهایی بخشی ملی ایران هم است. لذا تاریخ این توطئه از دیروز و پار و پهرارسال دور و بسیار دورتر است. من در اینجا بر آن نیستم همه بازیهای پشت پرده و سحنه آرائیهای که پس از هجوم ددمنشانه آخوندها شده، توضیح دهم، که آن به جلسه دیگر وسیع تر و موصله بیشتری احتیاج دارد.

باز من نمیخواهم بحث و مشاجره ای که در روزهای آغاز ورودم به مهاجرت دوم، در محل سکونت موقت، که با رفیق خاوری در گرفت در اینجا شرح دهم، لیکن فقط متذکر میشوم، که در همان برخواست اول، دریافتم که امر را سخت بر وی مشتبه ساخته بمیدانش انداخته اند. این مطلب را در همانجا بوی گوشزد کردم و برشمردم که نقشه ای در کار است، ولی رفیق خاوری چنان از خود راضی و بخود مغرور و چنان فریفته عنوان "رهبری" گردیده، که جز پتنگ حوادث نمیتواند از خواب مستی اش بپوش آورد. این امر در همان زمان آشکار بود و آشکار است که دیگر نه چشمش می بیند و نه گوشش شنوا است!

حال سکونت بر سریده شود، ۵. چرا رفیق خاوری برای این کار برگزیده شد، ۶. دیگری، زیرا که:

- ۱- از رهبران به نام و شناخته فرقه، که در محافل حزبی ما و در مجلس انقلابی ایران قدر و اعتباری داشتند، باقی نگذاشته اند، بنابراین حساب می باید از درون حزب توده ایران کسی را به پیشانی اندازند تا بتواند با نام و اعتبار و ابزار و وسایل حزب توده ایران و کادرهای وارد بکار، ولی بیخبر از نوطنه استفاده کنند.

- ۲- رفیق خاوری تنها فردی در سراسر حزب ما در مهاجرت بود، که می توانست نقشه های شان را پیاده کند، زیرا که اولی خام و بی تجربه در سیاست و در عین حال مقام دوست تر از وی کسی را در حزبمان سراغ نکردند. ثانیاً اعضاء و هواداران حزب ما رفیق خاوری را آنچنان در تصور داشتند، که حزب ما به نادرست و به غلط و واقعا بی حساب، بخاطر استفاده تشجعی و تبلیغی، در ارکانهای تبلیغاتی معرفی کرده به عرش اعلاش برده بود، اولی هنگامی متوجه خطای خویش گشت و دانست که درباره اش غلو زبانباری شده است به چنین "چاره" اندیشیدند که به عنوان نماینده حزب در مجله "صلح و سوسیالیزم" سرگرمی سازند، جایی که مسافران برای دستگاه رهبری گذشته حزبمان محل استفاده چنین موارد نامشروعی بود. برای اینکه این گفته بی پایه تصور نشود، چند مثال می آورم:

- ۱- ابتدا محمد زمان پهلوان (مازهار) را، که در مسکو مزاحم برخی و مونس بعضی از افراد کمیته مرکزی بود، باین حساب که از طرفی رفع مزاحمت شود و از طرف دیگر به "آب و نانی برسد"، با پادرمیانی رفیق طبری به عنوان نماینده کمیته مرکزی به مجله "مسائل صلح و سوسیالیزم" فرستادنش. این شخص همانست که پس از مدتی ولگردی در آن سامان، "ساواک" توانست جلبش کند و به ایرانش بکشاند و علیه حزب توده ایران و اتحاد شوروی به مصاحبه های مطبوعاتی و رادیو و تلویزیونی اش وادارد. در همین زمان و بهمین سبب رفیق طبری دچار سکت قلبی شد، زیرا که باصرار رفیق طبری او را به آنجا معرفی کردند.

- ۲- برای اینکه رفیق ارجمندمان اردشیر آوانسیان را از دستگاه رهبری دور نگاهدارند، بانجا تسلیش داشتند؛

- ۳- بخاطر اینکه از خودسریهای رفیق حمید صفری در رادیو "بیک ایران" رها شوند، که فرقه به رادیو تحمیلش کرده بود، به چنین کمپرومیسی تن دردادند که مسئولیت رادیوی مذکور را برفیق دیگری بسپارند و رفیق صفری را به آن مجله بفرستند.

- ۴- آخرین کس هم رفیق خاوری بود که علت اعزام به آنجا، در بالا گفته شد.

بنابراین، کسانی که رفیق خاوری را برای پیاده کردن نقشه اشان انتخاب کرده اند، از نظر آنها حساب درستی است. آنها حتی توانستند پیش از بلنوم هیچکدام نیز او را بخلاف اصولهایی وادارند، که مواردی از آنها را متذکر میشوم:

الف- بی آنکه ارگانی صلاحیتدار حزبی رسماً صلاحیت رفیق خاوری را مبنی بر باصطلاح سرپرستی سراسر حزب، تأیید یا تصویب کند، وادارش ساختند خود را "هنه کاره و یگانه نام اختیاری" حزب اعلام بدارد و دستور عدم تمرکز آنچنانی سازمانهای حزب در ایران و انحلال کمیته داخلی را بدهد و در نتیجه سازمانهای یک پارچه و منضبط حزبی درون کشور را که که پس از برآیندگی در نتیجه یورشها، مجدداً بوجود آمده بود، متلاشی سازد، همان کاری که آخوندها، بخصوص خامنه ای رئیس جمهور و رفسنجانی رئیس مجلس کوشیدند بدست عمونی انجام دهند، ولی ناموفق ماندند، اینان بدست خاوری انجام دادند.

ب- به عمل خلاف حزبی دیگری که رفیق خاوری را واداشتند این بود که کمیسیون مخالف بنی از مصوبات پلنوم هفدهم براه اندازد، یعنی کمیسیون باصطلاح رسیدگی به امر اخراج رفیق حمید صفری.

رفقا دقت کنید، پلنوم معتبری چون پلنوم هفدهم که در ایران با همه مشکلات و تعقیبات پلیسی با شرکت گروه عظیمی از کادرها و مسئولین کشوری-کسانی که در انقلاب بهمن شرکت فعال داشتند و پیش از انقلاب نیز بکار مخفی سازمانی در ایران مشغول بودند تشکیل شده بود، پلنومی که واقعه مهمی در تاریخ حزب ما بشمار است، تصمیماتی اتخاذ کرده، که از جمله اخراج رفیق حمید صفری میباشد. رفیق خاوری بدون کوچکترین احساس مسرعه و وجدانی، طبق رهنمود آن گروه معین، علیه این تصمیم پلنوم هفدهم (که خود هم رای داده بود)، کمیسیون تشکیل میدهد تا مصوبه‌اش را باصطلاح باطل کند. آیا این یک اقدام خلاف حزبی و توطئه علیه حزب نیست؟ آیا کاری جز کار فراكسیون میباید؟ اگر نه، پس چه نام دارد؟

ج- تشکیل پلنوم هفدهم نیز با هیچک از موازین حزبی احزاب طبقه کارگر منطبق نمیباشد. حتی با معنای لغوی این کلمه هم راست نمی‌آید، زیرا پلنوم معنی و شکل و محتوای معین در سراسر احزاب کارگری دارد. رجوع کنید به فرهنگ لغات و انسیکلوپدی‌ها، خواهید دید این کلمه لاتینی *Plenum* که در معنی لغوی "تمام و کامل" است چنین تعریف شده است: پلنوم بمعنی سیاسی اش "یعنی جلسهای با حضور ترکیب کامل همه اعضا منتخب ارگانهای رهبری سازمان با تشکیلاتی".

یادآور میشوم که هیئت اجراییه منتخب پلنوم سوم (پس از کنفره دوم) طی سالهای دراز فقط باین علت نتوانست پلنوم چهارم را در ایران تشکیل دهد که عده‌ای از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی در مهاجرت بودند.

پلنوم چهارم هنگامی در مهاجرت تشکیل شد که اکثریت قریب باتفاق اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی در مهاجرت بودند.

اما گردهم‌آبی اواخر سال ۱۹۸۳ که خواست همه‌اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی در مهاجرت بود، پلنوم را در نظر نداشتند، بلکه جلسهای مشورتی و تبادل نظر برای چاره جویی وضع آنروز حزب را خواستار بودند، ولی رفیق خاوری بی اجازه و مشورت با آن عده از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی خارج شده از ایران، پشت تربیون قرار گرفت و خودسرانه به جلسه عنوان "پلنوم هفدهم" داد و به اعتراضات شدید نوآمدگان از ایران اعتنا نشد. با هو و جنجال پلنوم را "رسمیت" دادند.

باز، پیش از آنکه تکلیف رفیق حمید صفری روشن شود و باصطلاح اعاده حیثیت بدست آورد، رفیق خاوری نه تنها با سلام و صلوات او را وارد جلسه کرد، بلکه اداره امور جلسه را عملاً بدست وی سپرد.

در آن "پلنوم" عادی‌ترین و ابتدایی‌ترین مراسم جلسات نظیر نیز رعایت نشد و بالاخره معلوم نشد که چرا و از جانب چه ارگانی، رفیق خاوری نوشته‌ای را که در دست داشت و آشکار بود که رفیق صفری آنرا سرهم‌بندی کرده است، بنام "گزارش" قرائت کرد. در این مورد هم بمسئولت و اعتراضات، که از جانب کدام ارگان و به چه مناسبت "گزارش" میدهد، اعتنا نشد.

رفعا، با همه این احوال فقط و فقط بخاطر اینکه در آن هنگام ندای حزب، بپوشه و وسیله و حتی بپوشه فیمتی بگوش مبارزانمان در ایران برسد، همه این خرافات را از طرف همه مترضین گذشت و نادیده گرفته شد. باری دیگر در تجربه اثبات گردید، که عدم مقاومت در برابر اصول شکنی‌ها، اصول شکنان را جری‌تر و کساح‌تر می‌سازد که در نتیجه زیانهای جبران ناپذیری به حزب و طبقه کارگر وارد می‌آورد.

رفعا، شما تصور میکنید که به همین اکتفا کردند؟ اهدا و اصلاح، تاخت و تاز بر حزب را ادامه دادند. در دو سال و نیم پس از پلنوم هجدهم به چه کارهایی دست نزدند:

- طی آن مدت عده‌ای از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی از جمله رفعا: اردشیر آوانسیان، رحیم نامور، اکبر شاندرمنی، بابک امیرخسروی، فریدون آذرینور، فرهاد فرهاد، سعید مهرآقدم، محمد آزادگر، حسین انورحقیقی و دیگران را بکلی از کارها برکنار داشتند، که معروف شده بود "کسروشان کرده‌اند"، نه تنها اطلاعی از کارشان نمیدادند و حتی مشورتی با آنان بعمل نمی‌آوردند، بلکه اغلب نشریات خود را نیز در اختیارشان نمیداشتند.

- تا کنون معلوم نگردیده‌اند که آن عده از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی، که برخلاف تصمیم پلنوم شانزدهم به ایران باز نگشته‌اند و مهاجرت را بمبارزه در ایران ترجیح داده‌اند، آیا عذرشان موجه بود یا بدون عذر موجه و فقط بخاطر آسودگی زندگی از مهاجرت دل نکندند؟ و اما کدام یکشان عضو کمیته مرکزی باقی مانده و کدام یک از عضویت کمیته مرکزی برکنار بوده‌اند؟

- با احزاب و سازمانهای گوناگون تماس گرفته قول و قرارهایی گذاشته‌اند. کمیته مرکزی اعضاء و منتشر کرده‌اند، در کنگره‌های احزاب برادر بنام نمایندگان کمیته مرکزی حزب ما سخنرانیهای دراز و کوتاه کرده‌اند و گفت و شنودها داشته‌اند، که روح ک.م.م. از آنها بی‌خبر مانده است.

- استراتژی حزب را عوض کردند، بی آنکه با کمیته مرکزی در میان بگذارند.

- بهترین فرزندان حزب را، که از دوزخ خمینی جان بدربرده پناهنده شده بودند، چنان رفتار خصمانه‌ای با آنان در پیش گرفتند، که عده کثیری از این ذخیره‌های حزبی مجبور شدند کشور شوراها را ترک گفته به غرب رهسپار گردند و این مهاجرت ثانوی همچنان ادامه آید.

- این گروه ضد حزب از همان آغاز ورود اولین دسته پناهندگان از ایران "تز" کهنه‌ای را از چپته در آورده بکار انداختند که "همه نوآمدهگان از ایران متکوند الا عکسش ثابت شود". این باصطلاح "تز" - که حال دیگر در حکم تنوری عمل میکند - همچنان حاکم است و بر کرده "ناپابان" داغ زده میشود، اما پشت سر کسانی که این برجسب حسبندگی ندارد، شایعاتی راه می‌اندازند، همانطور که در عیاب من.

رفعا، مرا بدرستی درک کنید. هرگاه از من برای دعوت رفقای که در "کنفرانس" حضور داشتند رای میخواستند، بی گفتگو به عده زیاد از همانها رای میدادم و باز هم رای میدادم، ولی درد برسر اصول شکنیهای آشکار بمنظور از هم پاشیدن حزب است، که از طرف این عده در پیش گرفته شده و تحمل ناپذیر میباشد.

- ایمنان کسی از مسئولین امور حزبی ایران را برای شرکت در پلنوم وسیع دعوت کردند، لیکن پس از ورود وی به مهاجرت، متوجه شدند که "باب دوقشان" - در پلنوم نوزدهم (که اقلاً بیست نفر از اعضاءش حضور نداشتند) شش نفر از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی را در عیابشان "محموم" و دستجمعی اخراجشان کردند. در چنین فضا و با چنین شیوه رفتار آیا کسب میتواند احساس مسئولیتی داشته باشد؟

در فاصله بین دو پلنوم چندتن از رفقای ارزشمند ما را، که میتوانستند همچون شبپور انقلاب ندای رسای حزب رادر اکناف جهان با قلم و نغمه‌های آتشین خود مردم ایران و مبارزان در میدان نبرد را تشویق کنند و قوت قلب بخشند، به عناوین گوناگون در قفس کردند تا خاموش بمانند و آوایشان بگوش مردم ایران و جهان نرسد.

رفقا، در اینجا همه شما شاهد بودید و بشرح و بسط آن احتیاج نمی‌بینم.

با همه آن احوال، همانطور که قبلا اشاره شد، بنا برخواست و صلاحدید عده‌ای از رفقا، که برای محترم و عزیزند، بر خود فشار وارد آوردم تا موقتا همه اینها را نادیده انگارم و در راه احیاء حزب کامیابی بقدر توانم بردارم و بسهم خود به‌نحوی بحزب یاری رسانم، لذا در "کنفرانس" بقی ماندم و آنرا ترک نکردم، لیکن هر بار باشیوه‌زنیهای تازه‌تری برخوردارم.

شما رفقای که در جلسه باصطلاح ریش سفیدان حضور داشتید و قرار بود کاندیداهایی برای عضویت اصلی و مشاورت ک.م. تعیین گردد و به "کنفرانس" پیشنهاد بشود، آن منظره را بخاطر بیاورید، که دلائل بازارهای ایران را تداعی میکرد. آنها لیست اسامی افرادی را از سه-چهارماه پیش یا بیشتر آماده کرده بودند که تعدادشان از هشتاد نام تجاوز میکرد و اکثر آنها اسمهای کوچک مانند حسن و حسین و تقی ... آنها مستعار بود، عرضه کردند، بی آنکه اقل سوابق و مسئولیت و درجه‌های حزبیشان را برشمارند و قرار شده بود که اقلا در "کنفرانس" بی نشان دادن محل مسئولیت، درجات حزبیشان را شرح دهند، که این کار را نکردند و آن لیست معروف را بر همه تحمیل کردند و بیش از ۶۰ نفر را باصطلاح از رای گذرانند.

(در اینجا جمله‌ای به عنوان حاشیه بگویم تا شما تصورش را بکنید. این رفقا در فاصله دو پلنوم ۱۸ و ۱۹ با همان عده معدود اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی به بهانه عدم امکان و وسیله، تماس نمیگرفتند، در حالیکه اکثر آنها در یک یا دو کشور همجوار سوسیالیستی اقامت داشتند و تعدادشان بمراتب کمتر از این عده بود، حالا با این عده پراکنده در شرق و غرب چگونه تماس خواهند گرفت و باصطلاح خودشان از این پس دموکراسی حزبی را "بکرسی" خواهند نشانند؟)

باری، این رفقا توانستند با جاروجنجال و قهروآشتی و حتی غش و ضعف طبیعی و ساختگی و جنگ زرگریها اسامی افراد مورد نظرشان را در آن لیست بکنجانند، که در میان آنها کسی به عضویت ک.م. نیز انتخاب شد، که در ایران طبق خواست دادستانی آخوندها، به کادرها و افراد دستور داده بود خود را به سپاه پاسداران معرفی کنند و باز کسی دیگر را در آن لیست کنجانند که با آنکه مسئولیت سازمانهای ایالتی را بعهده داشت، در همان بورس اول به سراسر سازمانها اطلاع داد که حزب منحل شده و دیگر وجود ندارد و پراکنده شوند. اینها دونفری هستند که من میشناسمشان. چه بسا که از این قبیل بازهم در آن میان باشند.

باز کسی مانند... را در "کنفرانس" شرکت داده‌اند و حتی وی را کاندیدای "عضو افتخاری کمیته مرکزی کردند (چه خوب بحساب خون شهیدان حزب بدل و بخشش میکنند). این شخص تا سال ۱۳۳۴ عضو کمیته ایالتی تهران و مسئول بخش ۵ تهران (حومه) بود. در همان سال ۱۳۳۴ زندانی شد و بمانند بسیاری دیگر ضعف نشان داد و بنا بگفته رفقای معتبر مانند جوانشیر و کی-منش و جعفر صدای وطن در ایران از همان زندان بدو شک کردند که با پلیس همکاری دارد و پس از آزاد شدن نیز این شک بر او ادامه داشت. بهمین جهت بعد از انقلاب بهمین، حزب تقاضای عضویت مجددش را نپذیرفت و به عقب انداخت و فقط در اواخر شعبه دهقانی برای پاره‌ای

اطلاعات در مسائل ارضی و دهفانی از وی استفاده میکرد. تا آخرین لحظه که در ایران بودم بمن سرده شده بود از روبروشدن و ملاقات با وی به پرهیزم.

چنین است مختصری از علل فراوان، که مرا به دوری از این گروه وامی دارد. تجربه آینده بسا نشان خواهد داد که اینان از توطئه‌های ضد حزب توده ایران دست بردار نیستند. اینها بکار سادفانه حزبی عادت ندارند و سالیان درازی است به آن خو گرفتند تا جایی که دیگر فیح آنرا هم درک و احساس نمیکنند. این شیوه عمل بمصداق گفته معروف: "باشیر اندرون شده با جان بدر شود". منی که با آنکه بهش از چهل و شش سال با این شیوه کارشان آشنا بودم، پس از بورشهای دردندان خمینی بر حزبمان، تصور میکردم ممکنست وجدان حزبیشان بیدار گشته دست کم در چنین مرحله از زندگی حزبمان بخود مبیایند و صراط مستقیم رادر پیش میگیرند و همراه همه مبارزان حزبمان در راه نجات حزب همقدم میشوند. بهمین جهت آن همه نقض موازین حزبی را نادیده گرفتم و کوشش کردم در چنین شرایطی بحث و جدلهای سنتی در حزبمان مجددا درگیر نشود. از این نظر، با آنکه ه.س. سابق دیگر برایم رسمیتش را از دست داده بود، حاضر شدم در اعمانستان در گوشه‌های بکار حزبی مشغول کردم. تا شاید مفید واقع شود، ولی در اینجا با منظره اسف انگیز دیگری روبرو شدم. با اینهمه باز سکوت را ترجیح دادم، ولی این رفقا چنان جری ندهاند، که بخود اجازه میدهند یک عضو مشاور کمیته مرکزی را، بی اطلاع و پنهان از کمیته مرکزی، اخراج کنند و نه تنها به ک.م. گزارش ندهند بلکه در برابر این پرسش مکرر در پلنوم ۱۹ و حتی در هیئت سیاسی، که چرا غفار کندلی در پلنوم ها شرکت ندارد و در "کنفرانس" هم حاضر شده، بدروع متوسل شوند و بگویند که بعلت بیماری نتوانسته‌است شرکت کند؟! وقتی حتی در جلسه ۲۲ اوت ۱۹۸۶ هیئت سیاسی مطرح کردم ناشنیده گرفته جواب ندادند.

رفقا، من در اینجا در پیشگاه حزبم، در برابر مبارزان ازجان گذشته حزبم، در پیشگاه شهدای حزبم، در برابر شکنجه‌شوندگان حزبم در سیاه‌هالهای خمینی، در برابر همه رزمندگان راستین جنبش کمونیستی ایران، در هر سازمان و به هرنامی می‌رزمند و یقین دارم که این نیروهای جویان جدا جدای امروزی در فردای نه چندان دور دوش بدوش هم قرار گرفته در صف یک پارچه همچون گوهی آتشفشان هستی جور و ستم هزاران ساله را، همراه همه ناپاکان درهم پیچیده به خاکستر سیاه مبدل خواهند ساخت و کشتی انقلاب ایران را باتفاق هدایت خواهند کرد، به گناه خود کردن می نهم، که بر اساس یک تصور غلط، تصور اینکه وجدان انقلابی این گروه بیدار خواهد شد و از این پس نیروی خویش را در راه احیاء حزب بکار خواهند بست، در گردهم آیی معروف به "پلنوم هجدهم" سکوت اختیار کردم و پس از آن صادق‌دانه بمدت دو سال و نیم در انتظار نشستم، در "پلنوم نوزدهم" با آنکه بعنوان اعتراض به تشکیل "کنفرانس ملی" از عضویت ک.م. استعفا کردم ولی در جلسات "کنفرانس" آنچنانکه باید و وظیفه یک عضو پرسابقه همانند من بود، قاطعیت بخرج ندادم و افشاکری را، بمناسبت همان تصور غلط، تا به آخر نرساندم، خود را در برابر حزبم گناهکار میدانم.

رفقا، کسانی که با معتقدات و مقدسات حزبی، با هم مسلکان و هم سنگران چنین رفتار دارند، در مردای انقلاب با خلق های ستم‌دیده و ظنمان چه‌ها خواهند کرد؟ بهمین جهت است که اینان قابل اعتماد و باور نیستند و نمیتوان با آنان در یک سنگر جنگید، البته این به آن معنا نیست که من سکرم را ترک میکنم، نه، هرگز! این سنگریست که سراسر عمر و زندگی‌ام، همانند هزاران نفر دیگر در آن نهفته و مهرش با خونم عجین شده است، به عکس کوشش من در آنچه خواهد بود سکرم از وجود این نادرستیها پاک گردد.

در این کوشش هیچ نعیب نیست باز با یک دست بالا و پایین بردن مراهم باصطلاح "معلو سازند، ولی راه مرانخواهند توانست سد کرد. راهی که متعلق به آینده است، نه به ساحل مغزهای منجمدی که دیگر امید به بهبودشان نیست

۳۱ مردادماه سال ۱۳۶۵ - ۲۲ اوت سال ۱۹۸۶

اکبر شاندرمنی

به هیئت سیاسی،

رفقا، نوشته‌ای از بهان دلال استعفایم از هیئت سیاسی، که در جلسه ۳۱ مرداد ۱۳۶۵ - ۲۲ اوت ۱۹۸۶ ایراد شده، در ۱۰ صفحه برای ضبط در اسناد جلسه مذکور به پیوست است.

لطفا این متن را برای اطلاع در اختیار اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی بگذارند. این خواستی است براساس حق حزبی من و وظیفه شما. اکبر شاندرمنی

* عبارت زیر از سطر ۴ از آخر، صفحه ۸ از تم تقارده است:
" نیست، به منادین آن رفیق را از شرکت در کنفرانس "مردم کردند".